

پروفسور فرهنگ قائم مقامی

می باشد، درست است که الگوی تازه جوانان معصوم ما قرار گیرد؟ مگر نه این که وظیفه‌ی ملی هر یک از ما حکم می‌کند که از هر گونه انحرافات اخلاقی جلوگیری کنیم و مردان و زنان بامسئولیت، با ایمان، فعال مبارز و معتقد به اهداف انسانی بسازیم؟ و مگر نه این که هر یک از ما باید سعی کنیم در هنر و ادبیات شعر و موسیقی، فلسفه و عرفان، یک عمل و یک زبان بکوشیم اصالت‌های معنوی را برای تعالی جامعه رواج دهیم؟ و مگر نه این که شاعر و نویسنده باید در قبال توجه‌های ملت مسئول بوده احتیاجات آن‌ها را شناخته و در بسیج کردن آنان برای یک جامعه‌ی انسانی کوشا باشند؟ پس چرا از سمبل بی‌بند و باری اخلاقی و فردگرایی و کام‌جویی شخصی برای زنان مان نمونه می‌سازیم؟

شعر فروغ

هر چند از نظر ادبی زندگی فروغ را می‌توان به دو دسته تقسیم نموده و اشعار او را تا قبل از سرودن کتاب **تولد دیگر** جدا ساخت، لیکن از نظر محتوی تفاوتی ندارد، یعنی تفاوتی در اشعار او وجود ندارد و می‌توان گفت او در اواخر زندگی‌اش بی‌پروا تر و مسلط‌تر به شعرسرایی و بیان خودش به نحوی جسورانه‌تر بود. فروغ در تمام اشعارش جز در چند مورد همواره از خود و جسم خود سخن می‌گوید به عبارت دیگر به توصیف آزادی جنسی می‌پردازد و مدافع آن می‌شود ولیکن بارها در مصاحبه‌های مطبوعاتی که با او انجام گرفت بیان کرده و این که شهامت بیان چنین مطالبی را دارد بزرگ‌ترین افتخار خود می‌دانست. بدبختانه در جامعه‌ی امروز، فروغ که آزادی را از نوع کاذب جنسی می‌دید، سمبل شده در حالی که سمبل واقعی آزادی در این است که زن به طرف انسانیت و حقانیت کشیده شود و به مسئولیت‌های ملی و خانوادگی خویش واقف گردد. در شعر: تا لبی بر لب من می‌لغزد / می‌کشم آه که کاش این او بود / کاش این لب که مرا می‌سوزد / لب سوزنده‌ی آن بدخو بود / قاصدی آمد اگر از ره دور / زود پرسید که پیغام از کیست / گر از او نیست بگوئید آن زن / دیرگاهست در این منزل نیست.

بی‌پروایی فروغ در سخن‌گفتن در امور جنسی کاملاً مشخص است، روشن‌نگر روحیه‌ی فروغ نیز می‌باشد که تا چه اندازه خود را از جامعه دور نگه می‌داشته و چه قدر به انزوا از مسایل مردم علاقمند بوده است. در اشعار فروغ تا قبل از **تولد دیگر** نیز شعرهای اجتماعی دیده نمی‌شود. ولی در **تولد دیگر** بعضی از مفاهیم اجتماعی به چشم می‌خورد که بیش‌تر بیاناتی از فلسفه‌ی ایرانی و پنهانی دارند ولی آیا تنها پنج یا شش شعر به اصطلاح اجتماعی فروغ در مقام مقایسه با شاعرانی چون پروین اعتصامی که اشعارش همگی حاکی از

□ برخلاف جهت فکری شبه روشنفکران قدم برداشتن، اراده‌ی بس عظیم می‌خواهد و من در تردیدم؛ نمی‌دانم از کجا شروع کنم، ولی می‌دانم که برای چه «باید» بگویم، زیرا که اخلاقیات در زوالند و سقوط معنویت نزدیک. میان «باید اجتماعی» و منافع فردی مجبور به انتخاب یک راه هستیم و من در راه منافع جمع قدم برداشتن را انتخاب کردم، هر چند که تمامی شبه‌روشنفکران بر ضد من برخیزند. نویسنده باید یا حقیقت را بگوید و یا هیچ نگوید، باید بین حقیقت و ریاکاری، فساد و پاکی، یکی را انتخاب کنیم چرا که غیر از این راهی نیست، حقیقت باید گفته شود و کسی که با حقیقت است همیشه پیش‌رو و مترقی و درست‌کردار است. اگرچه همه‌ی جهان بر علیه او برخیزند و کسی که ریاکاری و فساد را انتخاب کند در تحت هر شرایطی ارتجاعی و اشتباه‌کار است. حتا اگر اکثریت به حمایت از او برخیزند.

عده‌ی شبه‌هنرمند با روشنفکری کاذب خود مظه‌ری منحط برای تقدیس آزاده زنان ایرانی می‌سازند و هیچ‌کس هم پاسخگوی آن‌ها نیست، گویی همگان به خواب رفته‌اند و می‌گذارند تا از فروغ برای زنان سمبل‌سازی کنند.

زمانی بود که این شبه‌روشنفکران از بیم خشم زنان شرافتمند و ادیب ایرانی جرأت سخن‌گفتن نداشتند، ولی حال آن‌ها بدون واهمه از عکس‌العمل اندیشمندان واقعی و این متفکرین ملی، زنان و خانواده راه، آماج گلوله‌های بی‌صدای خویش قرار داده‌اند و هیچ‌کس را مجال سخن‌گویی نمی‌دهند.

«هفته‌ی فروغ» درست می‌کنند، جوایز ادبی «فروغ» می‌دهند. فروغ هر چه بود هرگز نمی‌تواند و نباید سرمشقی برای زن مسئول ایرانی قرار گیرد و بدبختی در این‌جاست که عده‌ی شبه‌روشنفکر بی‌مسئولیت و متاسفانه برخی از کسانی که فکر می‌کنند با مسئولیت هستند گرفتار خودفریبی شده و آگاهانه یا ناآگاهانه مشغول تخریب آرمان‌های انسانی و معیارهای ذهنی دختران و زنان جوان ایرانی گشته‌اند. گویا نمی‌دانند که ما در جامعه‌ی مذهبی و با سنت‌ها و ارزش‌های اصیل و خاص خود زندگی می‌کنیم که باید برای نظام‌بخشیدن به کانون‌های گرم خانوادگی خود دائماً کوشا باشیم در زمانی که زن بیش از هر زمان دیگری به آگاهی اجتماعی و فرهنگی احتیاج دارد در زمانی که بیش از هر دوره‌ی کانون‌های خانوادگی و روابط زن و مردها مورد تخطئه و تخریب قرار گرفته‌ند و در زمانی که هر یک از ما مسئولیت داریم که فساد و اخلاقیات منحط را از زوایای مختلف فکریمان طرد کنیم آیا مسخره نیست که از زنی که فاقد هرگونه شناخت اجتماعی از مردم این مرز و بوم بوده است این چنین تجلیل کنیم؟

آیا کسی که از نظر اخلاقی مطرود زمان خویش و زمان ما

رسالت شاعر چیست؟

شاعر امروز باید رسالتی انسانی به عهده داشته باشد، باید به جای از مردم دم‌زدن سعی در شناخت واقعی مسایل آنها داشته باشد. مفاهیمی از قبیل شعر برای شعر، هنر برای هنر، همان قدر مسخره است که علوم برای علوم. چرا که می‌دانیم هنر، شعر و علم باید برای مردم باشد و شاعر نیز باید در راه منافع همگان قدم بردارد. شاعر امروز باید معاصر خود باشد، ما به شاعران بزم‌های شبانه و روشنفکران صندلی‌نشین احتیاجی نداریم، شاعر باید با مردم اجتماع‌اش همواره در رابطه‌ی دیالکتیکی باشد و خود را در درون مسائل اجتماعی ببیند تا بتواند راه‌یابی کند.

ولی آیا فروغ به راستی احتیاجات مردم زمان خود را می‌شناخت؟ آیا فروغ می‌توانست از لذت شخصی سخن بگوید در حالی که هنوز درد اجتماعی را نمی‌شناخت؟ چرا که هیچ جامعه‌ی نمی‌تواند بدون این که دردها را حس کند، به کسب لذت‌ها بپردازد.

آیا فروغ می‌تواند الگوی درستی برای زن ایرانی باشد؟ زن ایرانی با خواندن اشعار فروغ تنها به عقده‌های کاذب در مورد مسائل جنسی پی می‌برد ولی آیا مشکلات واقعی زن ایرانی تنها در بی‌اطلاعی از رموز عشق‌بازی‌ست؟ و یا در آگاهی‌های فرهنگی و مسئولیت‌های اجتماعی می‌باشد؟

در زمانی که هر لحظه انسان‌ها با مشکلات عظیمی دست به گریبانند و هنرمند و شاعر برای راه‌یابی مشکلات جوامع بشری باید شتاب داشته باشد. آیا مسخره نیست که تنها به نابسامانی‌ها و روشنفکری کاذب عده‌ی منحرف بپردازیم؟

ما امروز به شعرهایی که از آغوش آتشین، سینه پر از تپش، بازوان گرم و نگاه پرتما صحبت می‌کنند و تنها سبب تحریکات جنسی در افراد می‌گردند، احتیاج نداریم. ما به اشعاری احتیاج داریم که زن و مرد ایرانی را به جای تشویق در تجربه‌کردن انواع انحرافات، متمایل به شناخت از جامعه و خودآگاهی انسانی بکنند. (تلخیص از مقاله‌ی نویسنده مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۵۴) ■

اهل جنون شد دل من

ایران الدوله (جنت)

در خم زلف تو از اهل جنون شد دل من

اندرین سلسله عمری‌ست که خون شد دل من

ار ازل با سر زلف تو چه پیوندی داشت

که پریشان شد و از خویش برون شد دل من

این همه فتنه مگر زیر سر زلف تو بود

که گرفتار به صد سحر و فسون شد دل من

در کمند سر زلف تو به ویرانه‌ی عشق

آن قدر گشت که از اهل جنون شد دل من

در حق من ز غم عشق تو گامی که رقیب

خواست از چون تو ز اندازه فزون شد دل من

آن چه گفتم به دل از روی نصیحت نشنید

عاقبت عشق تو ورزید و زبون شد دل من

حاصل هر دو جهان در ره عشقت دادم

جان و تن سوخت ز هجر تو و خون شد دل من

آگاهی او بر دردهای جامعه می‌باشد یا طاهره صفارزاده شاعره معاصر که دارای بینش عمیق اجتماعی بوده و شعرش خصوصیتی جهانی دارد، کافیت که از او بت بسازیم؟ آیا دید اجتماعی پروین با توجه به امکانات زمان خودش عمیق‌تر از بینش محدود فروغ با امکانات عصر او نیست؟ حال اگر شاعره‌ی پروین مانند پروین که به راستی شاعر توده‌ها بوده و اشعارش جنبه‌های انسانی داشته تنها به این دلیل از کام‌جویی و بی‌پروایی زن در مورد مسائل جنسی سخن نگفته است باید بر شعرش مارک مردانه بزنیم و آیا تنها تحت عنوان کاذب «دو جنسی کردن شعر» باید از فروغ قهرمان‌سازی کنیم؟ زن ایرانی احتیاج به این قهرمانان پوشالی ندارد.

فروغ شاعر یک بُعدی

فروغ شاعری بدون شناخت واقعی از جامعه‌ی خویش و بدون درگیرشدن با احساسات واقعی مردم بود. شاعری که حتا با تولدی دیگر هم نتوانست از خود شاعری مسئول در قبال جامعه‌اش بسازد. فروغ در تمامی اشعارش به دنبال یک معنویت گمشده می‌گردد و از مادیات فرار می‌کند ولی سرانجام به بیراهه می‌رود و به جای این که به ارزش‌های انسانی دست یابد و با عشق واقعی آشنا شود به شهوت و انحنای جنسی پی می‌برد و به همین دلیل نیز از اجتماع خود فاصله می‌گیرد.

تمامی شعر فروغ فریادی‌ست حاکی از بدبختی‌های او؛ فروغ زن بدبختی بود که خود نیز هرگز به روی احساسات و لذت جسمانی که در مورد آن‌ها صحبت می‌کرد، نام عشق نگذاشت؛ چرا که خود نیز می‌دانست بر شهوات جسمانی نمی‌توان نام عشق گذاشت فروغ از آزادی زن در مسائل جنسی سخن گفته و دفاع می‌کند و از کمبودهای زن ایرانی در بی‌پروایی جنسی سخن می‌گوید ولی سؤال این است که آیا تمامی آزادی‌های زن ایرانی در مسائل جنسی خلاصه می‌شود و آیا باید به آزادی زن تنها از این دریچه نگریست؟

به همین دلیل فروغ یک بُعدی‌ست، از مردم جداسست، خواست‌ها و احتیاجات و واقعی‌شان را درک نمی‌کند و از افکارشان دور و از حل مشکلات‌شان عاجز است و اصولاً مسائل را درک نمی‌کند، بله شاید شعرهای فروغ برای بزم‌های شبانه‌ی شبه روشنفکران و شبه‌هنرمندان مناسب باشد و باعث تحریکات جنسی در دود سیگارها و نشسته‌ی حشیش و خماری مسکرات گردد، ولی به درد توده‌های این مملکت نمی‌خورد. به همین دلیل مخاطبان شعر فروغ اغلب افرادی که بی‌خیالی تا مغز استخوان‌شان، ریشه دوانیده و تمامی مشکلات زندگی‌شان در سکس و شهوت خلاصه گشته است، می‌باشند ولی باید گفت که مشکلات و احتیاجات واقعی مردم این مرز و بوم تنها در روابط جنسی خلاصه نمی‌گردد، از آنجایی که شعر برای فروغ جنبه‌ی کاملاً شخصی داشت، آیا مسخره نیست که ما تجربه‌های شخصی و فردی را به اجتماعی عمومیت دهیم؟

فروغ سنت‌شکن بود. بله ما قبول داریم اما زمانی که سنت‌ها شکسته می‌شود باید ارزش‌های انسانی‌تری جایگزین آن گردد ولی فروغ تنها سنت‌ها را شکست، معیارها را درهم ریخت و به جای آن هیچ چیز به جز یک آزادی کاذب در مورد اظهار مسائل جنسی باقی نگذاشت. به همین دلیل فروغ نباید سرمشق زن ایرانی قرار گیرد، چرا که خود در گمراهی‌ش به کعبه‌ی آمال نرسیده است.